

دو فیلم تماشایی از سینمای ژاپن که در سال‌های اخیر مهمترین جوایز سینمایی را برده‌اند

نگاهی شرقی

به مسائل مهم زندگی و جامعه

احمد محمدتبریزی
روزنامه‌نگار

سینمای ژاپن در پرداختن به سوزهای بدیع و متفاوت شهره است. نگاه انسانی فیلمسازان ژاپنی به موضوعات مختلف، مخاطبان زیادی در سراسر جهان پیدا کرده و امروز بسیاری از علاقه‌مندان به سینما، طرفدار پروپا قرص فیلم‌های ژاپنی هستند. همچنین جذابیت‌های سینمای ژاپن از نگاه منتقدان و داوران جشنواره‌های مهم بین‌المللی دور نمانده و ویتترین سینمای این کشور را با جوایز مهمی پر کرده است. درآمیختگی فرهنگ شرقی با مضامینی مثل مرگ، زندگی و خانواده داستان‌های جدایی را

برای روایت پدیده آورده است. در سال‌های اخیر، فیلم‌های زیادی از ژاپن در دنیا درخشیده‌اند. از میان آنها به دو فیلمی که در اسکار و جشنواره کن هم مورد توجه قرار گرفته‌اند، می‌پردازیم.



مرگ و موسیقی در «عزیمت‌ها» ترکیبی دلنشین در داستان پدید آورده‌اند. شاید کارگردان دیگری بجز یوجیرو تاکیتا نمی‌توانست آنقدر هنرمندانه درباره مرگ و درهم‌آمیختگی‌اش با موسیقی فیلم بسازد. نوازنده ویولنسل یک گروه ارکستر، پس از منحل شدن گروه، برای تأمین معاش خانواده‌اش در یک مرکز انجام کارهای مربوط به مردگان کاری پیدا می‌کند.

اشتغال در کار جدید، تجربه‌های مهمی را برای دایگویی جوان به همراه دارد. او که تا پیش از این تا این اندازه به مرگ و مردگان نزدیک نبوده و برعکس ترسی بنیادین از مرگ دارد، حالا در کار جدید با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌شود. خیلی اوقات فیلم‌هایی که به مرگ می‌پردازند، بیش از هر فیلم دیگری ارزش زندگی کردن را یادآوری می‌کنند. «عزیمت‌ها» با وجود مواجهه بیننده با مرگ، در اصل در حال گفتن حرف‌های مهمی درباره زندگی است. فیلم نه تنها تلخ و گزنده نیست، بلکه نگاه عاطفی و احساسی‌اش به مرگ، قابلیت درگیرکنندگی زیادی برای بیننده دارد.

در سراسر فیلم، شور زندگی و عشق به همونوع موج می‌زند. مرگ به اشکال مختلفش در فیلم رژه می‌رود و ما را از ناگزیر بودن آن آگاه می‌کند، اما همزمان از ارزش‌ها و زیبایی‌های دیگری در فیلم حرف می‌زند. دایگو در

عزیمت‌ها (Departures) / محصول سال ۲۰۰۹

برنده جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی زبان

دیالوگی در فیلم می‌گوید که «استثنایی توی کار نیست. همه‌مون یه مرگ بدهکاریم» و به ناگزیر بودن مرگ اشاره می‌کند. در جای دیگری وقتی این دیالوگ «مرگ به معنی پایان کار نیست، گذشتن از این مرحله و رفتن به مرحله بعدی است. یک دروازه واقعی» را می‌شنویم، متوجه نگاه فیلمساز به موضوع مرگ می‌شویم. نگاه احساسی فیلمساز به مرگ و فیلم در تمام فیلم جریان دارد. گاهی این نگاه حسی شوخ و طنزآلود پیدا می‌کند و گاهی شکلی غم‌انگیز و تأمل‌برانگیز به خود می‌گیرد. فیلمی مثل «عزیمت‌ها» احساس بیننده را درگیر می‌کند، او را به فکر فرو می‌برد ولی هیچ‌گاه ناامید نمی‌کند. دیوید هربرت لارنس، رمان‌نویس و شاعر انگلیسی، در جایی چنین گفته بود: «روح انسان حتی بیشتر از نیاز به نان به زیبایی نیاز دارد.»

و با پایان یافتن «عزیمت‌ها» می‌توانیم فریاد بزنی که «خیلی زیباست!» چون داستان و شخصیت‌های فیلم، گوشه‌ای از قلب‌مان را لمس کرده است. شاهکار سینمایی یوجیرو تاکیتا، اثری است که هم می‌خنداند، هم به گریه

می‌اندازد، هم درباره مفهومی مثل مرگ تأمل می‌کند، هم با موسیقی به استقبال بیننده‌اش می‌رود و گوشه چشمی هم به آیین‌های شرقی دارد. شخصیت اصلی فیلم در صحنه‌های با یادآوری خاطرات زیبا از پدرش، برای همسرش تعریف می‌کند که پدرش یک بار «نامه سنگی» به او داده است و با اهدای یک سنگ کوچک به همسرش توضیح می‌دهد: «در زمان‌های قدیم، قبل از آنکه نامه نوشتن باب شود، سنگی را برای کسی که با احساس شما مطابقت داشت می‌فرستادند و آن شخص از وزن و شکل سنگ، احساس فرد را می‌فهمید. مثلاً از یک سنگ صاف می‌توانست بفهمد که شما خوشحال بوده‌اید...»

فیلم به خاطر همین نگاه محترمانه و بارزشش به مرگ و زندگی، تا این حد دلنشین و تماشایی است. حس خوشایند فیلم به دل منتقدان و داوران جشنواره‌های مهم هم نشسته تا «عزیمت‌ها» در سالی که رقیبان سرسختی از سینمای فرانسه، آلمان و اتریش داشت، بتواند جایزه بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان را از آن خود کند.



دزدان فروشگاه (Shoplifters) / محصول سال ۲۰۱۸

برنده نخل طلای کن

کارگردان مؤلف و بزرگ ژاپنی به نام هیروکازو کورئیدا، دردها و سختی‌های حاشیه‌نشینی را در فیلم‌هایش به تصویر می‌کشد. در ژاپن مدرن و توسعه‌یافته، مردم حاشیه شهرها که با فقر دست و پا می‌زنند کمتر به چشم می‌آیند و لنز دوربین فیلمسازان بیشتر به سمت نور و رنگ‌های شهری مثل توکیو می‌چرخد. اما کورئیدا، برخلاف جریان رایج، دوربینش را از خیابان‌های تمیز و رنگارنگ پایتخت به حاشیه‌های شهر می‌آورد تا روایتگر فقر، چالش‌های خانوادگی، بحران هویت و کمبودهای زندگی مردم حاشیه‌نشین باشد.

در «دزدان فروشگاه» کامل‌ترین نگاه فیلمساز ژاپنی را به مسائل مدنظرش شاهد هستیم. کورئیدا در «دزدان فروشگاه» بیشترین تمرکز را روی موضوع مهمی مثل خانواده گذاشته است و از خلال روابط میان افراد، مشغول داستان‌گویی می‌شود. خانواده در فرهنگ شرق از اساس و بنیادهای مهم به شمار می‌رود و اینجا با محوریت قرار گرفتن خانواده، نکات مهمی از روابط انسانی بیان می‌شود.

«دزدان فروشگاه» فیلمی بیچیده، مرموز و ظریف درباره روابط میان آدم‌ها و بحران‌های اجتماعی است و درامش را در بستر خانواده شکل می‌دهد. کورئیدا با داستان و تعلیق فیلم نمی‌خواهد بیننده را دچار احساسات‌گرایی صرف کند چرا که می‌داند در خلال داستان و روایت، احساسات به سراغ مخاطب خواهد آمد. کارگردان به دنبال این نبوده تا فلاکت و بدبختی خانواده را با احساسی از ترحم نشان بدهد و سعی کرده تا پایان فیلم، دوربینش قضاوتگر نباشد. فیلم فضایی برای نفس کشیدن و فکر کردن

به بیننده‌اش می‌دهد و او را وادار به تفکر درباره روابط اجتماعی و انسانی می‌کند. از همان ابتدای فیلم با مشاهده خانواده فیلم، تعلیقی درباره نسبت اعضای خانواده شکل می‌گیرد و هرچه فیلم بیشتر پیش می‌رود، جزئیات بیشتری برای مخاطب آشکار می‌شود. رفته رفته مشخص می‌شود هر کسی با خودش رازهایی دارد و این خانواده بر اساس روابط خونی و شناسنامه‌ای تشکیل نشده است. در عوض چیزی که اعضای این خانواده را کنار همدیگر قرار داده، مهر و محبت میان آنهاست؛ اصل مهمی که در خانواده‌های ژاپنی در زندگی مدرن در حال کمرنگ شدن است. جمع شدن با مهر و محبت اعضای این خانواده با زندگی‌ای سنتی در کنار همدیگر، نقطه مقابلی در برابر زندگی‌های مدرن عاری از عشق و علاقه است.

همچنین کودکان در فیلم‌های کارگردان ژاپنی، نقطه اتکایی برای آسیب دیدن

و ضربه خوردن هستند. وقتی دختری خردسال به نام یوری، وارد خانواده می‌شود و مطابق فعالیت‌های روزانه اعضای خانواده، رو به دزدی می‌آورد، به نوعی تباهی نسل‌ها و آینده به تصویر کشیده می‌شود. انگار معصومیت یوری، دوری و جدا افتادگی‌اش از جامعه، تلنگری به جامعه پرسرعت ژاپن است که آدم‌هایی شبیه به او را نمی‌بیند. «دزدان فروشگاه» فیلمی پر از جزئیات درباره شخصیت‌هایش است و در پایان وقتی این خانواده جعلی، در برابر قانون قرار می‌گیرد، حرفی برای گفتن ندارد و از هم فرو می‌پاشد. اینجاست که متوجه می‌شویم اعضای یک خانواده هراندازه که نسبت به همدیگر مهربان و بامحبت باشند باز نمی‌توانند معنای خانواده را تفسیر کنند. خانواده را بیشتر همان پیوندهای خونی و ژنتیکی شکل می‌دهد و بدون آن، همه چیز جعلی و تقلبی می‌شود.

در پایان نباید از این نکته مهم غافل شد که هرچیز که بر مبنای مسائل غیراخلاقی بنا شود، بنیانی سست و شکننده خواهد داشت. شالوده غیراخلاقی این خانواده که بر مبنای دزدی‌های خرد و کوچک برای زنده ماندن بنا شده، آخر دچار فروپاشی می‌شود. آن بی‌اخلاقی‌های کوچک در انتها، شکافی بزرگ میان آنان می‌اندازد و تمام آن مهر و محبت را از بین می‌برد. همچنین شکافی بزرگ‌تر میان اعضای خانواده با جامعه می‌اندازد و افراد را بیشتر به سمت حاشیه‌نشینی و منزوی شدن از اجتماع سوق می‌دهد.

